

## تبیین مرز خرافه در فرهنگ مردم از دیدگاه صاحب‌نظران

### گفتگو با دکتر ایرج داداشی<sup>۱</sup>

گفتگو از: سویل ماکویی<sup>۲</sup>

○ با تشکر از جناب عالی، همان‌طور که مستحضرید فرهنگ مردم یا فولکلور شامل آیین‌ها، سنت‌ها، آداب و ادبیات شفاهی است که همگی جزء مهم فرهنگ به‌شمار می‌روند. ما در این گفتگوها به دنبال دیدگاه‌های استادان، سیاست‌گذاران و مجریان فرهنگی هستیم تا از آنها در مورد ضرورت نمایش این آداب و به‌طور کلی فولکلور از رسانه ملی جو یا شویم.

● بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم! وظیفه رسانه ملی، از اسم آن پیداست. بویژه اگر برای کلمه «ملی» همان مفهومی در نظر گرفته شود که غربی‌ها به نام *nationality* می‌خوانند. با چنین باوری، متوجه می‌شوید که وظیفه رسانه ملی، چیزی جز این نیست. باید به این مسائل بپردازد. اینها به هر سطحی از فرهنگ عمومی جامعه که تعلق داشته باشند، ضروری به‌نظر می‌رسند. همان‌طور که خود جامعه قابل طبقه‌بندی است، فرهنگ عمومی جامعه را نیز می‌توان طبقه‌بندی کرد. شما نمی‌توانید گروهی از جامعه را نادیده بگیرید و روی گروهی دیگر تمرکز کنید. همان‌طور که همه جامعه، خواص نیستند، همگی جزو عوام هم به‌شمار نمی‌روند.

۱. هیئت علمی دانشگاه هنر، مدیر پژوهش معاونت پژوهش و آموزش حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی

۲. کارشناسی ارشد سیاست‌گذاری عمومی و مسائل ایران از دانشگاه تهران  
makouee@hotmail.com

غزالی، یکی از علمای جهان اسلام است. صرف‌نظر از این که در حوزه فقه چه تمایلات و گرایش‌هایی دارد، حرف‌های مهمی دارد. ایشان، جامعه را به دو گروه عمده عوام و خواص تقسیم‌بندی می‌کند. کسانی را که با جامعه در تعامل هستند نیز به چهار گروه دسته‌بندی می‌کند. او می‌گوید، چنانچه جامعه را به خواص و عوام و هر کدام از این دو را از حیث ظاهر و باطن تقسیم کنید، وقتی پیامبری ظهور می‌کند، سیاست او، که برگرفته از علم تدبیر جامعه است، بر خواص و عوام و بر ظاهر و باطن ایشان، ولایت دارد. از نظر غزالی، حاکم سیاسی، فقط بر ظاهر خواص و عوام ولایت دارد و نه بر باطن ایشان. ولی ما غیر از حاکم سیاسی، دو گروه دیگر نیز در اجتماع داریم که به قلب اجتماع راه می‌یابند. نخستین دسته، علما هستند. او می‌گوید که علما ورثه انبیا هستند و بر باطن خواص ولایت دارند. گروه دیگری نیز به نام واعظ یا واعظان هستند که به وعظ می‌پردازند و بر باطن عوام حاکمند. بنابراین، جای آن نیست که عالم برای عوام یا واعظ برای خواص صحبت کند. طبیعتاً هر کسی برای خودش، مخاطبانی دارد. نمی‌گوییم حرف غزالی را بپذیریم یا رد کنیم، ولی جای تأمل دارد.

در ایران پیش از اسلام نیز طبقه‌بندی اجتماعی وجود داشت. در یونان نیز ارسطو، هنرمندان را به دو گروه تقسیم می‌کند. منظور از هنرمندان، کسانی هستند که اهل تولید و ساختن هستند. گروهی را که از تفکر بهره می‌گیرند به نام هنرمند و گروه دیگری را که از تفکر بهره ندارند، به نام آدم‌های زمخت می‌خواند. این گروه، خشن هستند و هیچ فکری ندارند و فقط به سوداگری می‌اندیشند. چنین تقسیم‌بندی در مکتب هندوها نیز وجود دارد. از این صحبت‌ها خواستم نتیجه خاصی بگیرم: اگر از حیث طبقه‌بندی اجتماعی، همیشه چنین تنوعی وجود دارد آیا می‌توان بخشی از آن اجتماع را نادیده گرفت؟ همه آنها با هم اجتماع را می‌سازند. اینطور نیست که اجتماع را فقط بخشی از آنها شکل دهند. آیا پدر یا مادر می‌توانند یک فرزند را در خانواده نادیده بگیرند؟ سرنوشت آن فرزند چه می‌شود؟ اگر وی را نادیده بگیرید، طغیان و عصیان می‌کند. به همین دلیل است که دستگاهی مانند صداوسیما، واقعاً وظیفه بسیار دشواری دارد. چرا؟ چون وظیفه او پاسخگویی به تمام

سلاقی و ظرفیت‌هاست. لذا، باید به فرهنگ عمومی نیز توجه کرد. اگر بپذیریم که چیزی به نام «فرهنگ عامه» وجود دارد، نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

عناصر فرهنگ عامه، یا صحیح است و بر اساس الگوها و ارزش‌های اجتماعی بنا شده یا سقیم یا ناصحیح است. اگر سقیم باشد، آن را نقد کنید و بکوشید مسیر درست را در اختیار بگذارید. گاهی مردم، عادات بدی دارند؛ مثلاً ما در رانندگی، به یکدیگر رحم نمی‌کنیم. این مسئله را به‌شدت به نقد بگذارید.

○ آنجا معیاری برای نقد کردن وجود دارد، زیرا ما دارای قانون هستیم و بر اساس آن خطا مشخص می‌شود، اما در فرهنگ، معمولاً مباحث خیلی پیچیده‌ترند.

● بله، پیچیده است چون مباحث، کیفی‌ترند و به این سادگی انجام نمی‌گیرد. اما آیا ما بی‌معیاریم؟ نمی‌توانیم ادعا کنیم معیاری نداریم.

○ معیارهایی ذکر می‌شود، ولی حتی خود این معیارها نیز چالش برانگیزند. مثلاً در سریالی برخی آیین‌ها نمایش داده می‌شوند. گاهی عده‌ای از صاحب‌نظران به نمایش این آیین‌ها انتقاد می‌کنند. در حالی که در فرهنگ مردم این آیین‌ها وجود دارند و از سوی مردم برگزار می‌شوند. اگر رسانه، بنا به ذائقه مخاطبان خود حرکت کند، با نقد برخی صاحب‌نظران روبه‌رو می‌شود. مثلاً آنها می‌پرسند: «ریشه عقلانی قضیه در کجاست؟» به همین دلیل، رسانه ملی می‌خواهد معیارهای مورد قبول همگان را استخراج کند. این صاحب‌نظران منتقد اغلب می‌گویند باید چیزهایی از رسانه ملی نمایش داده شود که شرعی و عقلانی باشند. در حالی که گاهی فرهنگ مردم را نمی‌توان با این دو معیار تعریف کرد. در این شرایط شما چه معیاری ارائه می‌دهید؟

● در بیشتر موارد هم می‌توان راهکار شرعی و هم عقلانی پیدا کرد، زیرا خوشبختانه، هر دو، معیارهای مشابهی دارند. شرع و عقل، یکدیگر را تأیید می‌کنند. عقل، چیزی را طرح نمی‌کند که مخالف شرع باشد و شرع نیز هرگز حرف غیرمعقول نمی‌زند، زیرا اصولاً شرع با عقل فهمیده می‌شود. پس ما معیاری به نام «عقل و شرع» داریم که هر دو، درست هستند. هم عقل به ما کمک می‌کند و هم شرع، راه را نشان می‌دهد. اگر از دیدگاه شرعی

به مسائل بنگریم، باید مثل غزالی حرف بزنیم. او می‌گوید: «در نبود پیغمبر، اولیاء و علما ورثه انبیا هستند و هدایت اجتماعی، به دست ایشان است. پس باید کار را به دست آنها سپرد. اوست که باید راه حل را در برابرمان بگذارد و درباره مسائل تصمیم بگیرد».

ما آداب و آیین‌هایی داریم که از ادوار کهن، به ما رسیده‌اند. خداوند متعال، در قرآن کریم معیاری به نام «سنت‌الله» به دست می‌دهد؛ یعنی هر آنچه نهادة الهی باشد، اصالت با اوست. حتی اگر به هر دلیل بخواهید بر آنچه پیشینیان شما باور داشته‌اند، پایند بمانید - چه به دلیل عادت و چه به دلیل آنکه میراث است - در صورتی که مخالفت با «سنت‌الله» و نهادهای الهی داشته باشد، طبیعتاً باید آن را کنار گذاشت. اما اگر مخالف «سنت‌الله» نباشد، شرع، با آن کاری ندارد و می‌تواند کنار مسائل دیگر، مطرح شود.

بسیاری چیزها، پیش از ورود اسلام، در فرهنگ ما جاری بوده‌اند. مثلاً به مناسبت فرارسیدن سال نو خورشیدی که مصادف با انقلاب بهاری است، شادی می‌کردند و جشن می‌گرفتند یا در ابتدای انقلاب زمستانی جشن مهرگان، چله و شب یلدا برگزار می‌شد. آیا اینها محتوای غیر الهی دارند؟ اگر داشته باشند، طبیعتاً «سنت‌الله»، آنها را نمی‌پذیرد. کسی که مقید به سنت‌های الهی باشد، نمی‌پسندد که با امر غیرالهی کنار بیاید. طبیعتاً چنانچه شرع، ذره‌ای امر غیرالهی در اینها می‌دید، طی ۱۴۰۰ سال، دوام نمی‌آوردند. مثلاً ستایش و پرستش آتش، به معنای نگهداری از آتش و نه به مفهوم عبادت آن، در کیش مزدا و آیین زرتشت، مشاهده می‌شود. آیا چنین چیزی حفظ شده است؟ نه؛ در فرهنگ ما نمانده، زیرا نمی‌توانسته است با فرهنگ اسلامی رقابت کند. در فرهنگ اسلامی نیز احترام به طبیعت لازم دانسته می‌شود. نمی‌توانید نسبت به طبیعت بی‌حرمتی کنید و حق ندارید آن را از بین ببرید. کسی محق نیست در طبیعت، تصرف غیرمعمول کند.

اینجا، چه اتفاقی می‌افتد؟ طبیعتاً شرع باید کارهای غیرعقلانی را کنار بگذارد. معیار شرع، عقلانیت و الوهیت است. شرع، هر چیزی را که معیار الهی داشته باشد، می‌پذیرد. طبیعتاً اگر این آیین‌ها نیز معیارهای غیرالهی داشت، شرع درباره آن نظر می‌داد. آیا اسلام فقط وارد ایران شده است؟ نه؛ وارد مصر، سودان، سوریه و ترکیه کنونی، یعنی بی‌زانس قدیم نیز شده است. در آنجا، چه مقدار از آداب کهن محفوظ مانده و چه اندازه از بین رفته

است؟ آنهایی که محفوظ مانده، به چه دلیل ماندگار بوده است؟ چون با «سنت‌الله» همسو بوده و به هدایت بشر کمک می‌کرده است. بعضی سنت‌ها، هیچ تزامنی با جنبه‌های الوهی زندگی بشری ندارند و اتفاقاً گاهی باعث تقویت آن نیز می‌شوند.

نتیجه اینکه در مورد بعضی مسائل، نباید تندروی کرد. اما مراسمی مثل چهارشنبه‌سوری، با شمایی که الآن اجرا می‌شود، نه مورد تأیید عقل است، نه احساس، نه تخیل! هیچ جور نمی‌توانید با آن کنار بیایید. ایجاد وحشت و هیجان غیرعقلانی و غیرانسانی، هرگز پذیرفتنی نیست. در مراسم روز ۱۳ فروردین، به خودی خود، چیز بدی دیده نمی‌شود. شما یک روز، همراه خانواده‌تان به طبیعت می‌روید که تازه پوست زمستان را از تن به در آورده و دارد از نو متولد می‌گردد. شما می‌روید بهره‌ای از طبیعت می‌برید و بر آن حرمت می‌نهدید. شکر خدای را به جای می‌آورید که چنین تحوّل رخ داده است. این موضوع، به طور طبیعی، در شما نیز تحوّل به وجود می‌آورد. نیازی نیست که دو ساعت فکر کنید تا بفهمید چه اتفاقی می‌افتد. وقتی به دل طبیعت می‌روید، به طور فطری، روی شما تأثیر می‌گذارد. پس طبیعت، هرگز چیز غیر معقولی ندارد.

بعضی چیزها بروز و ظهور کرده است که جنبه‌های کاملاً عوامانه دارد و معقول نیست. شاید در زمانی، مبانی معقولی هم داشته ولی الآن تبدیل به ظواهری شده که فاقد معناست؛ یعنی نمی‌تواند آن جنبه‌های فطری را اقتناع کند. طبیعتاً چنین چیزهایی پسندیده نیست.

شما می‌پرسید: «وظیفه دستگامی مثل صداوسیما در این باره چیست؟» امام خمینی (قدس سره)، تکلیف ما را از قبل روشن کرد: «صداوسیما یک دانشگاه بزرگ است». اینقدر که مردم پای تلویزیون می‌نشینند و از آن یاد می‌گیرند، نه داخل خیابان مطلب می‌آموزند و نه سر کلاس! این اندازه که بچه‌های ما از صداوسیما رفتار یاد می‌گیرند، از پدر و مادر و حتی جامعه، نمی‌آموزند. یعنی صداوسیما باید خیلی جاها الگو باشد. آیا صداوسیما، نمی‌تواند از موقعیتی که دارد، برای تأمین و تعمیق حقایق کمک بگیرد؟ صداوسیما باید مردم را هدایت کند که تأمل نمایند.

صداوسیما می‌تواند نقش مبارزه با خرافات را ایفا کند و خرافه‌ها را به چالش بکشد. خرافه‌ها، فقط از نوع سنتی و کهنه نیستند، بلکه خرافه‌های جدید زیادی نیز داریم. همین‌ها را نیز می‌توان از بین برد، منتها معیار ما، شرع و عقل است.

به نظر من، می‌توان چنین نقش‌هایی را برای صداوسیما قائل شد و صداوسیما نیز قادر است بهترین بهره را از این موقعیت و توان خود ببرد تا به کمک جامعه بیاید. فرهنگ همه طبقات اجتماعی مردم ما، محترم است، اما وجوهی که غیرمعقول، غیرعقلانی، غیرشرعی و غیرالهی است، چطور؟ ما به نظر همه احترام می‌گذاریم، ولی باید نقد هم بکنیم. وظیفه ما، هدایت و کمک است. به قول سعدی: «چو می‌بینی که نابینا و چاه است / اگر خاموش بنشین، گناه است». اینجا، حق نداری ساکت بنشینی و چیزی نگویی! نباید فقط یکی دو برنامه نزدیک چهارشنبه آخر سال پخش کرد، بلکه باید از ابتدا تا انتهای سال، برنامه‌های مکرر برای مردم گذاشت. این مسائل را می‌توان تعلیم داد و جایش در صداوسیماست.

○ شما چه برنامه‌هایی را توصیه می‌کنید؟ تا آنجا که دریافتیم شما به ضرورت نمایش فولکلور معتقدید، اما در کنار آن نقد نمادهای غیرعقلانی آن را نیز توصیه می‌کنید. آیا این برداشت از صحبت‌های شما صحیح است؟

● اگر فرهنگی را در نظر بگیریم که عامه مردم عامل بدان هستند و جزو باورها و عادات تربیتی است، هر اسمی که روی آن بگذاریم، اعم از فولکلور و غیره، بالاخره وجوه متفاوتی دارد که ممکن است جنبه‌های غیرمعقولی نیز پیدا کرده باشند. مفهومی مثل «سمبلیسم» را در نظر بگیرید. آیا امروز، معقول است که کسی برود به یک درخت قدیمی و کهن، دخیل ببندد؟ در دید اول، به نظر، غیرمعقول می‌رسد، ولی با حرکتی روبه‌رو هستید که نمی‌دانید تا چه حد معقول و چه میزان غیرمعقول است؟ آیا به وجوه سمبلیک آن نیز توجه کرده‌اید؟ آن وجوه، لزوماً استدلال عقلی ندارند، بلکه مرتبه بالاتر عقل، یعنی عقل شهودی، آن را درک می‌کند و مفهوم پشت سمبل‌ها را می‌کاود و می‌فهمد.

متأسفانه امروز، بال و پر عقل را چیده‌ایم؛ یعنی بی‌کرانگی و بی‌حدی عقل را از آن گرفته‌ایم و دیگر قادر نیست در افق‌های دور عالم سیر کند، پس محدود به پشت‌بام دنیا می‌شود. مثالی می‌زنم، درخت، یک موجود زنده است. وقتی عمری از آن می‌گذرد و مُعَمَّر

می‌شود، معلوم می‌گردد که او بهره‌مند از عنایات و برکات الهی بوده است. این درخت و سنگ چه هستند؟ آیا هرگز توجه کرده‌اید که درخت، سنگ، طبیعت و آنچه ما را احاطه کرده‌اند، چیزی جز تجلیات الهی نیستند؟ می‌خواهم بگویم که از وجوه معنوی نیز به اینها بنگرید. ببینید وجوه معنویشان تا چه اندازه قابل فهم و درک است؟ شاید یک نفر، در حد عوام، مفهوم درخت را در حد خود درخت تقلیل می‌دهد. در این صورت باید به وی گفت: «خود درخت، هیچ‌کاره است». اما اگر درخت را به عنوان یکی از تجلیات زیبای الهی بدانیم که طی هزار یا دوهزار سال، مظهر ظهور حقایق الهی شده است، نمی‌توانیم آن را نادیده بگیریم. لذا باید به وجوه معنوی و عرفانی نیز توجه داشت و آنها را کشف کرد.

○ در این صورت، آیا استدلال نمی‌شود که دخیل بستن، خرافه است؟

● نه! باید این مسائل را توجیه کرد. زمانی که می‌خواهید عوام را توجیه کنید، می‌گویید: «فلان کار، بد است و درستش این است». زمانی هم مجبورید که به خواص توضیح دهید: «همه چیز را نمی‌توان با معیارهای صوری و ظاهری دید. جنبه‌های معنوی، فطری و باطنی نیز باید مورد توجه قرار گیرند». بنابراین نقد ما، فقط یکسویه و از بالا به پایین نیست. گاهی اوقات باید به خواص اجتماع نیز آگاهی و بصیرت داد. اتفاقاً خواص، بیش از عوام دچار اشتباه می‌شوند. به همین دلیل است که کسی مثل غزالی می‌گوید: «باید یک عالم برود و باطن خواص را هدایت کند وگرنه عوام، همیشه همراهند و با یک واعظ هم کارشان راه می‌افتد». به چنین موضوعی باید توجه کامل داشت. کسانی که عقل را محصور به درک استدلالی می‌کنند، باید بفهمند که فقط عقل استدلالی وجود ندارد. لذا جماعت خواص را باید از چنین طریقی تعلیم داد و آگاه کرد که «همیشه به دیده حقارت به چنین مسائلی نگاه نکن. شاید در همین توجه فرد عامی به درخت نیز حقیقتی نهفته باشد که بر تو پنهان است».

○ طرح این استدلال، باعث می‌شود تا صاحب‌نظران بگویند: «همه چیز را می‌توان با چنین استدلالی توجیه کرد».

● درست است، اگر با چنین استدلالی بخواهیم همه چیز را توصیه کنیم این نوعی شیادی خواهد بود، چون معیار را از دست می‌دهیم. عرض کردم که معیارمان باید معقول باشد.

○ همین معیار با این استدلال چگونه به دست آید؟

● معیار، با عقل به دست می‌آید، ولی از سوی دیگر، نباید عقل را ذلیل کرد که بعضی وجوه معنوی را نتواند درک کند. بعضی مسائل را فقط عقل متعالی می‌تواند درک کند. چرا شما باید بخشی از توانایی خود را کنار بگذارید و با نصف توانمندی کار کنید. مثل این است که ماشینی بخرید که فقط نصف موتورش کار می‌کند. عقل، تمامیتی دارد که نباید از وی سلب کرد. مسئله دیگر اینکه مردم را باید مواجه و متوجه چنین حقیقتی کرد. بسیاری از وجوه معنوی، فقط از طریق تمامیت عقل، قابل فهم هستند. یعنی عقل، در کمال خود، می‌تواند آنها را بفهمد و گرنه، از چنگال عقل، در مرتبه استدلال، می‌گریزند و شما لزوماً نمی‌توانید استدلالی برای آن بیاورید. باید مردم را متوجه چنین حقایق و وجوهی نیز بکنیم. فرهنگ مذهبی و دینی ما، تا حدی، خارق عادت‌های ما نسبت به علل و نسب است؛ مانند «اژدها شدن عصای حضرت موسی (علیه السلام)»، حال آنکه عصا فقط یک چوب است.

○ اینها که معجزات الهی هستند.

● کسی که عقل را ذلیل می‌سازد و همه چیز را با روابط علی و معلولی و صوری و ظاهری می‌بیند، معجزه برایش چندان قابل فهم نیست. این موضوع را چه کسی درک می‌کند؟ کسی که از حیث عقل، به آن وسعت رسیده باشد و چشم عقلش باز شده باشد می‌تواند جنبه‌های شهودی عقل را نیز درک کند. در آن صورت، می‌فهمد که حضرت حق تعالی، دست‌هایش بسته نیست و هیچ کاری برایش غیرممکن نیست. به تمثیل داستان حضرت موسی (علیه السلام) دقت کنید که خداوند می‌پرسد: «موسی! چیست در دست تو؟» پاسخ می‌دهد: «عصای من است و به آن تکیه می‌کنم و با آن گوسفندان خود را می‌رانم» گفت:



«بسیار خوب! حالا این عصا را به زمین بینداز تا قدرتش را به تو نشان دهم». حضرت موسی علیه السلام همان عصا را زمین انداخت و تبدیل به اژدهایی شد که او را ترساند. توجه کنید که اگر آن عصا مظهر عقل باشد، عقل در بعضی جاها می‌تواند وجوه اژدهاگونه خود را نیز بر ما عرضه دارد.

وقتی حضرت موسی علیه السلام در آن مکان مقدس به میقات خداوند رفت، خداوند به او فرمود: «کفش‌هایت را بیرون بیاور. تو هم اکنون در وادی مقدس هستی!» یعنی مکان، مکان محترمی است و تو در آنجا نمی‌توانی با عصا و کفش بیایی، بلکه باید خالص شوی و خودت در اینجا پای بگذاری! باید عقل محدود خود را کنار بگذاری و با عقل دیگری جلو بیایی! اگر می‌خواهی ما را ببینی، با عقل قبلی، قادر نیستی، زیرا حد و اندازه چشم آن عقل، دیدن علل و اسباب است. اگر می‌خواهی من را ببینی، کوه را نگاه کن. کوه، مظهر استواری و پابرجایی است، اما به اذن خداوند فرو می‌ریزد». یعنی چیزی که در چشم تو مظهر محکم‌ترین و پابرجاترین امور در زمین بود، در برابر حقایق الهی، از بین می‌رود. هنگامی که صحبت از حقایق الهی می‌شود، نمی‌توان دستان خداوند را بسته دانست. یهودیان می‌گفتند: «خداوند دست‌هایش بسته است». خداوند فرمود: «دست‌های خودشان بسته شود که چنین نسبتی را به من می‌دهند». باید در چنین مفاهیمی، تعمق کرد.

به نظر من، باید از هر کسی، به اندازه ظرفیت وجودی خودش انتظار داشت. بسیار موافقم که الان شبکه‌ها تقسیم‌بندی شده‌اند و هر کدام، مخاطب خاص خود را دارند. من نیز با فراگیری آموزش به معنای «همه چیز برای همه کس» موافق نیستم. احساس می‌کنم اگر چیزی را به کسی بدهید که ظرفیتش را ندارد، نتیجه عکس می‌دهد. وقتی عرفان را به کسی که استعدادش را ندارد عرضه می‌کنید، او را دچار کفر می‌سازید و عرفان، برایش تبدیل به «غفلان» و «جهلان» می‌شود. به نظرم صداوسیما می‌تواند بر اساس ظرفیت‌های متنوعی که مردم دارند، از تمام امکانات خود بهره‌بردار و برای مخاطبان خود، به زبان‌های گوناگون سخن بگوید و لحظه‌ای از آموختن به دیگران فرونشیند.

○ در کنار صداوسیما، چه نهادهای دیگری می‌توانند روی این مسئله مؤثر باشند که هم آداب و رسوم را به شکل مناسب بازتولید کنند و هم شائبه‌های خرافی بودن را از فولکلور بزدایند؟ اگر بتوان در سنت‌ها، خرافه را از آداب تمیز داد، خرافه‌های جدیدی نیز شکل نمی‌گیرد.

● خیلی خرافه‌ها، اساساً زاییده دنیا و تفکر مدرن هستند. مثلاً خرافه‌ای به نام «توسعه بی‌حد». انسان تا چه اندازه می‌تواند در مسیر توسعه حرکت کند؟ «برابری مطلق اجتماعی» نیز خرافه به‌شمار می‌رود؛ چیزی که برخی کمونیست‌ها به دنبال آن هستند. چنین امری، اساساً غیرممکن است. عدالت، آن نیست که همه، یک اندازه، یک قد و یک قواره شوند؛ زیرا اگر خداوند می‌خواست چنین اتفاقی بیفتد، خودش بشر را هم‌قد خلق می‌کرد و نیازی نداشت منتظر کسانی مثل مارکس و لنین بماند تا همه را روی یک تخت بگذارند و اگر پای کسی بلندتر بود، آن را بپزند. نه! خود خداوند، حکیم و عالم است. آدم را متنوع آفریده است تا بتوانیم جنبه لایتناهی بودن حقایق الهی را درک کنیم.

اگر تنوع فعلی نبود، جنبه لایتناهی بودن حق، نفی می‌شد و رحمت خداوند، زیرسؤال می‌رفت. بنابراین باید متوجه چنین موضوعی باشیم و دچار اشتباه نشویم. بعضی دچار خرافه‌های نوین و مدرن هستند. باید خیلی مراقب چنین خرافه‌هایی باشیم. مثلاً فهمی که مدرنیته از عدالت مطرح می‌سازد، خرافه به‌شمار می‌رود و عدالت، این نیست. عدالت، یعنی هر چیزی سر جای خودش قرار بگیرد. اگر قرار بود چشم، بینی و دهان یک جور باشند، صورت انسان معنا نداشت.

«جهان چون چشم و خط و خال و ابروست / که هر چیزی به جای خویش نیکوست!» مولوی می‌گوید: «عقل چه بود؟ وضع شیء در موضعش!» یعنی هر چیزی باید سر جای خود باشد.

کودکان ما یاد گرفته‌اند که بسیاری مسائل غیرمعقول را به راحتی بپذیرند، در حالی که با مسائل معقول، کنار نمی‌آیند. مثلاً اگر فیلم سینمایی درست کنید که آدم عجیب و غریبی با توانایی محیرالعقول را نشان دهد، او را باور می‌کند، ولی نمی‌تواند به توانایی‌های انسانی خود باور داشته باشد. اینها جزو خرافه‌های مدرن هستند. نباید بپنداریم که مدرنیته، برایمان

خرافه ایجاد نکرده است. نخیر! اتفاقاً برعکس، آن جایی که از سنت خداوندی دور شده‌ایم، دچار خرافه‌های ساخته دست خویش و پرداخته دنیای نوین گشته‌ایم.

○ آقای دکتر! نهادهایی که می‌توانند در مبارزه با خرافه در فرهنگ مردم در کنار رسانه ملی مؤثر باشند کدامند؟

● در کشور دستگاه‌های زیادی داریم که مستقیم و غیرمستقیم متولی امور فرهنگی هستند، باید یک دستگاه به طور خاص متولی ساماندهی و هماهنگی شود تا برنامه‌ها و فعالیت‌های فرهنگی قدرت اجرایی بهتری پیدا کنند. به این ترتیب می‌توان از این دستگاه و متولی انتظار و توقع و سؤال داشت.

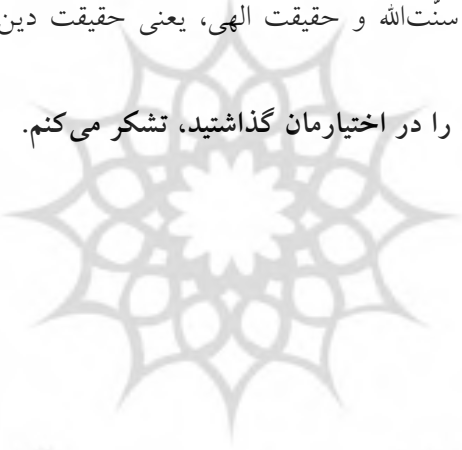
ما باید چه کار کنیم؟ به نظرم تمام دستگاه‌های فرهنگی، باید کمک کنند. رسانه ملی مثل یک پیشانی و چهره است. دیگران باید کمک کنند و به وحدت رویه برسند. ضعف‌های کارهای دیگران را باید تکمیل سازند تا کار پر قوت و خوبی انجام گیرد. به نظرم، همه مسئولند، نه فقط یک گروه یا سازمان خاص!

○ در جمع‌بندی دیدگاه‌های جناب عالی می‌توان گفت، به نظر شما اگر سنتی از گذشتگان به ما رسیده باشد که مغایر با سنت الهی نباشد، منعی برای اجرا و پخش از رسانه ملی ندارد، می‌توان آن را پخش کرد و به عنوان آداب و رسوم و به طور کلی فولکلور بازتولید نمود و اینها هیچ مخالفتی با شرع ندارند.

● همینطور است. هیچ وقت مغایر با دین ما نبوده است. مسیحیت وقتی آمد، بسیاری از سنن یهود را حفظ کرد. اینطور نیست که دین جدید، همه سنن قبلی را به کل کنار بگذارد. حضرت پیامبر ﷺ وقتی مبعوث شدند، فرمودند: «من آمده‌ام تا آنچه را نزد شماست تصدیق کنم». پس قطعاً چیزهای درست و حسابی را که از سنن قبلی باقی مانده است، تصدیق می‌کند. هیچ دینی، گذشته را کنار نمی‌گذارد. باید به این موضوع توجه کرد. باید نسبتی را که بین دین جدید با سنت‌های قدیم برقرار می‌شود، فهمید. برخی می‌گویند: «دین جدید، دین قبلی را نسخ می‌کند». این نسخ، به چه صورت است؟ اگر اساس دین قبلی را نسخ کند، خودش هم از لحاظ اساس و بنیاد مشکل دارد، چون بنیان همه ادیان، یکی است.

چطور چیزی می‌تواند خودش را نسخ و نفی سازد؟ اما بخش‌هایی از دین قبلی را که از اصل آن دور شده است، کنار می‌زند. مثلاً این مردم ۲۰۰، ۳۰۰ یا ۲۰۰۰ سال، از مبداء دین فاصله گرفته‌اند و برخی افراد، نسبت به مبانی اولیه، هبوط یافته‌اند. پس اعمال و مناسک ایشان، به برخی عادت‌های بی‌معنا تبدیل شده است که هیچ دینی، آن را نمی‌پسندد. اگر باور داشته باشیم که هیچ کدام از سنت‌های فعلی، من‌درآوردی نیست، بلکه ریشه در آداب و ادیان پیشین دارد، باید بدانیم که خداوند از آنها به عنوان «سنت‌الاولین» یاد می‌کند. خداوند، سنت‌الاولین را رد نمی‌کند اما آنجایی را نفی می‌کند که شما بخواهید به صورت عادت، بر همان عقیده‌ای باشید که پدرانتان هم بودند. با این موضوع، مقابله می‌کند و می‌گوید: «فقط سنت‌الله و حقیقت الهی، یعنی حقیقت دین که اراده الهی برای هدایت بشر است».

○ از اینکه وقت خود را در اختیارمان گذاشتید، تشکر می‌کنم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی